

گفت و گوی اختصاصی

با استاد دکتر اصغر دادبه

با سلام. لطفا بفرمایید:

حضرتعالی با کدامیک از محورهای اندیشه‌ی حافظ،
بیشتر مأنوس هستید و یا تلاش می‌کنید که در زندگیتان همواره
در نظر داشته باشید؟

انس با حافظ، یعنی انس با مجموعه‌ی جهان‌بینی
حافظ. حافظ برجسته‌ترین یا یکی از برجسته‌ترین سخن‌گویان
فرهنگ ایران است و دلبستگان به این فرهنگ، پیام‌های
انسانی و الهی آن را به شیواترین و رساترین صورت ممکن از
زبان حافظ می‌شنوند. جهان‌بینی یا فلسفه‌ی هرانديشمند
هم طبق یک قرارداد روش‌شناختی به دو بخش نظری (=)
جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و عملی یا اخلاقی (= مجموعه
دستورالعمل‌های رفتار نیک فردی و جمعی) تقسیم می‌شود.
برای آنان که با سخن حافظ مأنوسند، فی‌المثل هم این سخن
جهان‌شناسانه که:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

دلپذیر است، هم این پیام اخلاقی و انسانی که:

به دور لاله قدح‌گیر و بی‌ریا می‌باش

به بوی گل نفسی همدم مباد می‌باش

اما وقتی شما می‌پرسید کوشیده‌اید تا کدام اندیشه‌ی
حافظ را در زندگی خود به کار بندید، پیداست که ذهنتان
متوجه مسائل حکمت عملی و دستورالعمل‌های اخلاقی
است. پاسخ من به این پرسش به کوتاهی چنین است:
کم‌آزاری (= بی‌آزاری).

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

همچنین:

دلش به ناله میازار و ختم‌کن حافظ

که رستگاری جاوید در کم‌آزاری ست

من پیش‌تر در این باب با تفصیلی نسبی سخن گفته‌ام (در
یکی از مجموعه مقالات یادروزهای سعدی به چاپ رسیده)
و گفته‌ام به‌رغم نظر محققانی که معتقدند ما در فرهنگ خود
نظریه‌ای مستقل در حوزه حکمت عملی و اخلاقی نداریم،
برآنم که در فرهنگ ایران، نظریه‌ای جامع در حوزه حکمت
عملی (= اخلاق) مطرح است که کمتر بدان توجه شده یا
اساساً بدان توجه نشده است.



استاد دکتر اصغر دادبه (زاده‌ی ۱۸ اسفند ۱۳۲۵، در یزد)
یکی از حافظ‌شناسان برجسته‌ی کشور است. ایشان استاد
فلسفه‌ی اسلامی و ادبیات عرفانی دانشگاه علامه طباطبائی
و مدیر گروه ادبیات دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است.

دکتر دادبه، در خردادماه ۱۳۴۴، پس از گرفتن دیپلم،
موفق به ادامه تحصیل در دانشگاه تهران در رشته‌ی حکمت
و فلسفه اسلامی شد و پس از اتمام دوره‌ی کارشناسی، در
شهریورماه ۱۳۴۸، به ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی
ارشد پرداخت و در خردادماه ۱۳۵۹ از رساله‌ی دکتری خود در
همان حوزه دفاع کرد.

وی از سال ۱۳۵۳ تا به امروز یکی از بهترین استادان
دانشگاه در حوزه‌های مختلف از جمله فلسفه، حکمت،
کلام و ادبیات شناخته شده است و در سال ۱۳۸۱، در
دومین همایش چهره‌های ماندگار، به‌عنوان چهره‌ی ماندگار
در عرصه‌ی ادبیات عرفانی و فلسفه‌ی اسلامی معرفی شد.
از ایشان آثار تألیفی فراوانی اعم از مقاله و کتاب در
زمینه‌ی فلسفه، عرفان، کلام و ادبیات، به‌ویژه حافظ‌پژوهی
در کتاب‌ها، دائرةالمعارف‌ها، مجلات دانشگاهی و
غیردانشگاهی منتشر شده است.



آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی

بخشی از دیدگاه حافظ نسبت به انسان، همانا توصیف انسان‌هایی است که در روزگار خود و در اطرافش می‌دیده و می‌شناخته است. می‌توان مجموعه آدمیانی را که حافظ با آن‌ها سروکار داشته به سه گروه تقسیم کرد: ۱- نهاد حکومتی یا گروه حکومتگران که در عرف حافظ از آن‌ها به «محتسب» تعبیر می‌شود؛ ۲- نهاد روحانی یا گروه فرهیختگان و روشنفکران که در اصطلاح حافظ از آن‌ها با عنوان‌هایی چون «زاهد»، «صوفی»، «واعظ» و همانند آن‌ها یاد می‌شود؛ ۳- گروه مردم، ستم‌کشان ستم‌دیده که جزرنج‌بردن و خون‌دل‌خوردن کاری نمی‌توانند کرد و اگر راه نیکی نپویند، بدان سبب است که به مصداق یک حدیث نبوی (ص) مردم به شیوهی رهبران‌شان رفتار می‌کنند: «الناس علی دین ملوکهم».

تصویری و توصیفی که حافظ از گروه اول و دوم، نهاد حکومتگر و نهاد روحانی به دست می‌دهد، یکسره منفی و تکان‌دهنده است و نشان‌دهنده‌ی این معناست که این دو گروه «مجمع‌الرزایل اند (= کلکسیون بدی‌ها)» و در رأس رذیله‌هایشان، خاستگاه رذایل؛ یعنی ریا قرار دارد. در هر بیت که خواهی از این جماعت مرایی «دام‌گستر حقه‌باز» و دشمن مردم سخن گفته، به ذکر رذیله‌ای از رذایل آنان پرداخته است. دیوان حافظ آکنده از نقدهای غالباً طنزآمیز این شاعر متعهد دردمند است، از ریاکاران مردم‌آزار. تا سخن دراز نشود در این مقام به ذکر دو-سه نمونه بسنده می‌شود:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

احوال شیخ و قاضی و شرب‌البهوشان
کردم سؤال صبحدم از پیر می‌فروش

۱- بارزترین ویژگی حافظ را چه می‌دانید؟

اگر بخواهیم بر یک ویژگی به عنوان بارزترین ویژگی انگشت بنهیم، به نظر می‌رسد ویژگی «لفظ» یا به تعبیر امروز ویژگی «چگونه گفتن» است؛ عاملی که بسیاری از نقادان ادبی از روزگاران قدیم تا روزگار حاضر بر آن تأکید ورزیده‌اند. سخن جاحظ معروف است که می‌گفت: معنا پیش پا افتاده است و همگان می‌دانند. مهم آنست که معنا چگونه بیان شود.

حافظ، خداوندگار «چگونه گفتن» است. مضمونی را که دیگران پیش‌تر پرداخته‌اند چنان می‌پردازد که پردازش دیگران اگر یکسره از یاد نرود؛ به سویی نهاده می‌شود، بدان‌سان که توگویی اصلاً نبوده است. به عنوان مثال: نظریه‌ی «تجلی» در عرفان، ابتکار حافظ نیست؛ اما این نظریه را چنان در یک غزل پرداخته است که به از آن و گویاتر از آن ممکن نیست، در این غزل:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

این خصیصه موجب شده است که اگر حتی از سعدی بزرگ بی‌همتا تعبیری یا مصراعی وام کند (به اصطلاح تضمین کند)، مالکیت سعدی هم فراموش شود. مثلاً این بیت از سعدی است:

«دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند
و آدمیزاده نگه‌دار که مصحف ببرد»

حافظ مصرع اول را وام گرفته و این‌سان پرداخته است:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد
دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند

شعرشناسان و حافظ‌فهمان می‌دانند که در این وام‌کردن چه اتفاقی افتاده است! چنین است که سخن حافظ تأثیری دیگر بر جای می‌نهد و خود به درستی می‌گوید:

گرسنگ از این حدیث بنالد عجب مدار
صاحب‌دلال حکایت دل خوش ادا کنند

می‌توان با طرح مضامینی که هم دیگر شاعران سروده‌اند، هم حافظ بدان پرداخته است و مقایسه‌ی آن‌ها نشان داد که «چگونه گفتن» حافظ است که او را بر صدر نشانده است.

۲- شما انسان را در اشعار حافظ چگونه می‌بینید و به نظرتان نسل جدید تا چه اندازه به حافظ نیازمند است؟

حافظ از دو منظر به انسان نگریسته است: چگونه است؟ و چگونه باید باشد؟
الف) چگونه است؟

گفتا نه گفتنی ست سخن گرچه معرمری

درکش زبان و پرده‌نگه دار و می بنوش

و نمونه‌ای هم از ابیات مندرج در قصیده‌های غزل‌گونه‌ی
خواجه:

به خاک پای صبحی‌کنان که تا من مست

ستاده بر در میخانه‌ام به درباری

به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم

که زیر خرقه نه زنا داشت پنهانی

در یک کلام اگر از منظر اخلاق انسانی زندانه به موضوع
بنگریم؛ اخلاقی که گفتیم باید از آن زیر عنوان «کم‌آزاری»
سخن گفت. بی‌گمان این جماعت دشمن مردم را باید پیرو
مکتب غیرانسانی «مردم‌آزاری» به شمار آورد و نقدهای خواجه
را از رفتار ریاکاران مردم‌آزار متوجه این جماعت دانست:

من از بازوی خود دارم بسی شکر

که زور مردم‌آزاری ندارم

چیرگی این جماعت بر جامعه‌ای که حافظ در آن
می‌زیست و رواج اخلاق ناحسنه‌ی آنان در جامعه‌ی شاعر، ما
را از هرگونه دگرگونی و اصلاح ناامید ساخت و به امید ساختن
عالمی دیگر و آدمی دیگر یعنی در انداختن طرحی تازه فریاد
برآورد:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست

عالمی دیگر بیايد ساخت وز نو آدمی

ب) چگونه باید باشد؟

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را

غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

انسانی که حافظ می‌پسندد، انسانی است کم‌آزار (=)
بی‌آزار) که اگر خاک راه هم بشود، غباری بر دل رهگذران
ننشانند. این مبالغه‌ی شاعرانه، گذشته از آنکه لازمه‌ی شعر
است، تأکیدی است بر این معنا که انسان در نگاه حافظ،
انسانی اخلاقی است که از هرگونه مردم‌آزاری پرهیز می‌کند.
علمای دانش اخلاق، از این دانش به «طب روحانی» تعبیر
می‌کنند و برآنند که در دانش اخلاق هم همانند پزشکی
(= طب)، نخست باید درد را شناخت، دوم سبب آن را
تشخیص داد و سرانجام به درمان آن اقدام کرد. خواجه درد
را «مردم‌آزاری» و «تجاوز به حقوق مردم» می‌داند و سبب آن را
«منفعت طلبی» برآمده از «خودبینی و خودخواهی» تشخیص
می‌دهد که تحقق و تأمین آن هم با ابزار «ریا» صورت می‌گیرد
و صاحبان قدرت سیاسی و معنوی پیوسته به کار می‌گیرند و
حافظ پیوسته به افشای آن می‌پردازد:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

یا

ریا حلال شمارند و جام باده حرام

زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش

یا

صوفی شهریین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد

پاردمش درازباد این حیوان خوش‌علف

در نظامی که اهل ریا اداری آن را به عهده دارند، انسان
اخلاقی کم‌آزار تربیت نمی‌شود؛ به همین سبب اعلام کرد
«عالمی دیگر بیايد ساخت» تا در آن عالم که مراد از آن، به
تعبیر امروز، نظامی دیگر است مبتنی بر عدالت، بتوان «آدمی
دیگر» ساخت. آدمی با تربیت انسانی و اخلاقی که سرانجام
شخصیت‌هایی «کم‌آزار» به بار آید و جامعه به آرامش و سعادت
برسد. چنین است که حافظ نیز چونان افلاطون و فارابی به
طراحی آرمان‌شهر (= مدینه فاضله) پرداخت. طرح آرمان‌شهر
از سوی فیلسوفان و هنرمندان اندیشمند چون حافظ، امری
طبیعی است که هنرمندان هم، چونان فیلسوفان همواره در
طلب وضعی مطلوب و مطلوب‌ترند و از وضع موجود خرسند
نیستند. ناخرسندی حافظ در سال‌های پایانی زندگی‌اش که
حوادث سیاسی-اجتماعی «وضع بی‌مثال» شهر محبوبش؛
شیراز را یکسره دگرگون ساخته بود و امید به اصلاح هم نبود
به دیکتاتوری امید بست که از دیار جوی مولیان می‌آمد و
خواجه پنداشت که «بوی جوی مولیان» را که یادآور شکوه و
آرامش نسبی ایران بود با خود می‌آورد، یا می‌آید و بساط بیداد
بیدادگران محلی را درمی‌نورد؛ بیدادگرانی که امیدی به داد
آنان نبود:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش «بوی جوی مولیان آیدهمی»

باری ترک سمرقندی، «دجال فعل ملحدشکل» از آب
درآمد و خواجه به شاه‌منصور امید بست تا دجال ملحد را از
شیراز براند، اما دلاوری‌های شاه‌منصور هم به جایی نرسید
و در نبرد جان باخت. ولی هیچ‌یک از این ماجراها آرمان
و آرزوی حافظ را تغییر نداد. او چنانکه گفتیم طرحی از
آرمان‌شهر در انداخت که اگر برپا شود کارها بسامان می‌گردد.
این آرمان‌شهر، همان «عالمی دیگر» است که در آن «از نو آدمی
(= آدمی دیگر)» ساخته می‌شود؛ آدمی اخلاقی و صاحب
فضایل و در یک کلام، آدمی «کم‌آزار».

مهم‌ترین مسأله در آرمان‌شهر آنست که چه کسی باید بر
آرمان‌شهر حکم براند؟ افلاطون که شاعران را و رواقع شاعران
غیرمتعهد را از آرمان‌شهر می‌راند، بر آن بود که یا باید فیلسوف
حاکم شود یا حاکم، فیلسوف گردد و حافظ که زاهدان و
صوفیان ربایی را عامل تباهی می‌دانست و به آرمان‌شهر راه
نمی‌داد، اعلام کرد که تنها «پیروغان»، شخصیتی ریاستیز،
ایرانی‌نژاد، تربیت‌شده در فرهنگ ایران و آراسته به فضایل
اخلاقی و منزله از رذایل، شایسته‌ی حکمرانی بر آرمان‌شهر

است. با حکمرانی این شخصیت آرمانی بر آرمان شهر، کارها بسامان می شود، جامعه اصلاح می گردد و انسان های شایسته و اخلاقی تربیت می شوند (من در این باب در دو مقاله به تفصیل سخن گفته ام: یکی: «خرقه سوزی در آرمان شهر زندان»، در جشن نامه ی استاد مجتبیایی، چاپ فرهنگستان زبان و ادب و دوم: در باب پیرمغان، در سایه ی سروسهی: یادنامه ی زنده یاد استاد منوچهر مرتضوی، زیر عنوان «استاد مرتضوی و کتاب مستطاب مکتب حافظ»، تبریز، انتشارات ستوده.

و اما نیاز جوانان (نسل معاصر) به حافظ:

برای روشن شدن موضوع، توجهتان را به سه نکته یا سه اصل مهم جلب می کنم:

اصل اول) ابعاد وجودی انسان: وجود انسان دارای سه بعد یا سه چهره است و در نتیجه دارای سه گونه نیاز نیز هست:

۱- بعد مادی، با نیازهای مادی از خوراک و پوشاک تا دارو و درمان. این نیاز را علم (علم تجربی) تأمین می کند.

۲- بعد عقلی، با نیازهای عقلی از پرسش در باب مبدأ هستی، سرنوشت، معرفت واقعی تا فرجام هستی و فرجام انسان. این نیازها را فلسفه (در معنای گسترده ی آن که دین را هم در برمی گیرد) تأمین می کند.

۳- بعد عاطفی، با نیازهای گسترده ی عاطفی. این نیازها را هنر (= شعر و ادب، موسیقی و...) تأمین می کند.

بنابراین هر انسان، چه پیر، چه جوان سه گونه نیاز دارد، از جمله نیاز عاطفی که برآورنده ی آن، هنر است و خواهیم دید در میان هنرها شعر و موسیقی نقشی ویژه دارد.

اصل دوم) تجربه ی زیبایی و تربیت: افلاطون می گوید: «هرآنچه زیباست عشق می انگیزد» و سعدی می سراید:

عشق ور عالم نبودی گر نبودی روی زیبا

گر نه گل بودی نخواندی بلبل بر شاخساری

از آنجا که هر تجربه به گونه ای در تربیت مؤثر است، بی گمان تجربه ی زیبایی که از آن هنر زاده می شود نیز، در تربیت تأثیر خواهد داشت و در این میان، هنر شعر و موسیقی در تربیت نقشی ویژه ایفا می کنند. افلاطون می گوید: «پرورش روح به وسیله ی شعر و موسیقی رکن عمده ی تربیت است». سبب این امر هم، چنانکه افلاطون خود تصریح می کند، تأثیر ژرفی است که وزن و آهنگ با لطافت ویژه ی خود در روح آدمی دارد. بنابراین کسی که از این گونه تربیت، چنانکه باید، برخوردار شود؛ دارای طبعی لطیف می گردد و در پرتو طبع لطیف، نیک از بد و زشت را از زیبا بازمی شناسد.

اصل سوم) انتخاب بهترین: از میان پدیده های گوناگون، معمولاً انتخاب کنندگان، بهترین ها را برمیگزینند. متون ادب فارسی، جمله ارجمند است؛ اما چند متن درجه اول هست

که حافظ اگر با نگاهی برترین آن ها نباشد، بی گمان یکی از برترین هاست و انتخاب آن در بسیاری از موارد به عنوان یگانه انتخاب، بدیهی و قطعی است.

براساس اصل اول، هنر به طور عام و شعر به طور خاص نیاز بشر است و هرکس به گونه ای این نیاز را رفع می کند.

براساس اصل دوم، چنانکه افلاطون می گوید شعر و موسیقی در تربیت نقشی ویژه دارد و غفلت از آن ها در تربیت، موجب کاستی در این امر مهم می گردد. جالب است که این متفکر بزرگ می گوید این گونه تربیت، زمینه ساز خردمندی نیز هست و چون آدمی طبع لطیف به دست آورد و به تشخیص زشت و زیبا رسد، آماده ی بهره مندی از نعمت عقل می شود. بدین نکته ی بسیار مهم هم توجه کنیم که به سبب حرمت موسیقی، شعر فارسی در طول تاریخ وظیفه ی موسیقی را هم به عهده داشته است. معانی بلندی هم که با بیان هنرمندانه و مؤثر در آن بیان می شود، ویژگی مهم دیگری است که در تربیت حائز اهمیت است.

سرانجام براساس اصل سوم، به گواهی تاریخ، شعر سعدی و شعر حافظ، به تعبیر اهالی فوتبال، در صدر جدول انتخاب ها بوده است و مردم ایران، تا زمانی نه چندان دور، خود به اصل مهمی که افلاطون در تربیت از آن سخن می گوید، توجه داشته اند و فرزندان خود را با سخن بزرگان ادب، به ویژه سخن حافظ و سعدی تربیت می کرده اند و «کم آزاری» را که اصل مردمی (= انسانیت) است در زندگی جاری می ساخته و بر رفتارها حاکم می گردانیده اند.

امروز از این شیوه ی تربیت فاصله گرفته ایم و آثار منفی و خطرناک آن را هم پیوسته می بینیم. باور کنیم آنان که با شعر حافظ و دیگر بزرگان ادب تربیت شوند، نیکی با هستی آنان می آمیزد و باور می کنند که «بنی آدم اعضای یک پیکرند...» و می پذیرند که «رستگاری جاوید در کم آزاری» است و در رفتار خود، دست کم، آرمان حافظ را در نظر می گیرند که

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را

غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

و اگر هم چنان فاصله ی خود و فرزندان خود را در تربیت از سخن بزرگان و شیوه ی تربیتی که از آن سخن رفت دور کنیم؛ حاصل کار، جوانانی خواهند بود بیگانه با تمام ارزش های فرهنگی میهن! و کار به جایی می رسد (چنانکه در مورد بسیاری رسیده) که اگر از این ارزش ها با آنان سخن بگوییم، پاسخی می شنویم باور نکردنی و سخت تکان دهنده؛ این پاسخ که: «آقا! تاریخ مصرف این حرف ها گذشته!».

۳- ارزیابی تحقیقات حافظ پژوهی در یکصد سال گذشته را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ دقیق به این پرسش در پی تحقیقی دقیق ممکن

معرفی کتاب

زندگی حافظ شیرازی بر پایه‌ی اشعار نشانه‌دار تاریخی دیوان

... اثر آقای منصور پایمرد ...

● به روایت: سمیرا بختیاری نسب

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

مدت کوتاهی از انتشار مجموعه‌ی گرانسنگ دو سده سخنوری می‌گذرد. در این مجموعه، یازده اثر پژوهشی در پیوند با زندگی سعدی، خواجه و حافظ، فرهنگ مردم و اوضاع سیاسی و اجتماعی شیراز و کرمان در روزگار آنان (سده‌های هفتم و هشتم هجری) تألیف شده است. مؤلفان این آثار کوشیده‌اند با مراجعه و استناد به منابع معتبر و پرهیز از یک‌سوی‌نگری، پژوهشی کامل و گزارشی نزدیک به واقعیت ارائه دهند و برخی از کاستی‌ها و نادرستی‌های آثار مشابه پیشین را برطرف کنند. این مجموعه با سرویاستاری و نظارت علمی دکتر کاووس حسن‌لی به انجام رسیده و به همت نشر خاموش چاپ شده است.



کتاب ششم مجموعه‌ی دو سده سخنوری، به زندگی حافظ شیرازی اختصاص دارد. این کتاب در ۳۸۸ صفحه و بیست و یک فصل فراهم آمده و منصور پایمرد، حافظ‌پژوه و مدرس کلاس‌های مرکز حافظ‌شناسی، بر مبنای غزل‌هایی که می‌توان «اشعار نشان‌دار تاریخی» نامید، حافظ و روزگار را بازشناسانده است. او با بهره‌گیری از تاریخ‌ها و تذکره‌های زمانه‌ی شاعر یا نزدیک به روزگار او و نوشته‌های حافظ‌پژوهان معاصر، فضای جغرافیایی و تاریخی، اوضاع سیاسی، اجتماعی

می‌شود، اما در این مجال محدود، در یک نگاه کلی، به کوتاهی می‌توان گفت یکصدسال گذشته دوران تحولات بزرگ در جهان و همچنین در میهن ما، ایران است. از جمله‌ی این تحولات، به‌کارگیری روش علمی در تحقیقات، از جمله در حوزه‌ی حافظ‌پژوهی است. در این یکصدسال، به‌ویژه در نیم‌قرن اخیر، شرح‌هایی با رویکرد علمی بر اشعار حافظ نوشته شد که پیش‌تر سابقه نداشت. آنچه پیش‌تر فراهم آمده بود، غالباً شرح‌هایی بود یکسونگرانه و به‌دست‌دادن شرح‌های یکسره عرفانی حتی از ابیاتی که یکسره عرفانی نبود (البته این شرح‌ها هم ارزش خاص خود را دارند). بدیهی‌ست که شرح‌های نوشته شده با رویکرد علمی، جمله در یک سطح نیستند و ارزش علمی آن‌ها مسلماً متفاوت است. ثانیاً، گزارش‌های غالباً تکراری و انشاگونه به شیوه‌ی تذکره‌نویسان تا حد زیادی به یک‌سویه‌نگار شدن روش علمی به تحقیقات در زندگی و اندیشه‌ی حافظ نیز راه یافت و نوشته‌هایی پدید آمد که می‌توان آن‌ها را هم، البته به نسبت‌های مختلف، به صفت علمی موصوف ساخت. نقد این تحقیقات و تعیین میزان ارزش علمی و تحقیقی آن‌ها نیز کاری است که باید با روشی علمی و در فرصتی مناسب صورت پذیرد. باری هم در این حوزه نیز کارهایی بالنسبه علمی کرده‌ایم، هم کارهایی علمی و جدی‌تر باید انجام دهیم.

۴- آیا در حال حاضر مشغول به پژوهشی در پیوند با حافظ هستید؟

فعلاً مشغول بازبینی کارهایی هستم که در حوزه‌ی حافظ‌پژوهی انجام داده‌ام تا شاید جمع‌پیشانی صورت گیرد و یکجا به چاپ برسد. جلسه‌هایی چون یادروز حافظ هم البته موجب طرح مباحث تازه می‌گردد.

۵- لطفاً یک بیت یا یک غزل از حافظ را که بیش‌تر با آن مانوس هستید و یا به آن علاقه‌ی بیش‌تری دارید، بنویسید.

پاسخ دادن بدین پرسش دشوار است که به‌راستی «شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است» و به‌گفته‌ی صائب: «... شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد». از آنجا که هر انتخابی معیار می‌خواهد، اگر در پاسخ‌دادن به این پرسش معیار را «حسن و حال و هوای خود» قرار دهیم، زمان‌هاست که این غزل را نقد حال خود می‌بینم:

غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم
دواش جز می‌چون ارغوان نمی‌بینم

به ترک خدمت پیرمغان نخواهم گفت
چرا که مصلحت خود در آن نمی‌بینم

و تا آخر...